

# گفت و گو با دکتر منوچهر ستوده

نویسنده، محقق و مصحح متون تاریخی و استاد دانشگاه تهران

گفت و گو: ناصر افشارفر

دوره‌ی ابتدایی را در این مدرسه گذراندم و سپس به کالج آمریکایی‌ها که همان دبیرستان بود، وارد شدم. ساختمان این کالج به شکل قدیمی آن، هنوز پابرجاست و به نام «دبیرستان البرز» معروف است. بنده تحصیلات دوره‌ی شش‌ساله‌ی متوسطه را در این جا طی کردم. این مدرسه، بعد از اخذ دیپلم، یک دیپلم زبان انگلیسی نیز به طور جداگانه به فارغ‌التحصیلانش ارائه می‌داد.

\* در چه سالی دیپلم گرفتید؟

● در سال ۱۳۱۲ شمسی. دیپلم آن روزگار هم خیلی ارزش داشت. شاید از دکترای امروز هم خیلی بالاتر بود و کسی که درس می‌خواند و دیپلم می‌گرفت، راست راستی آدم درس خوانده و ملایمی بود. خلاصه پدرم گفت که: دیپلم گرفتی. حالا بیا و برو دنبال بازار کار و برای خودت کاری دست و پا کن. گفتم: راستش بنده قصد دارم درس بخوانم و علاقه‌ای به کار ندارم.

باید متذکر شوم که پدرم مرحوم علی ستوده، همان‌طور که یاد و ذکرش رفت، در استخدام آمریکایی‌ها برای اداره‌ی مدارس آن‌ها بود. چون در سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵، آمریکایی‌ها از ایران بنا به قوانین

\* با سلام و تشکر از استاد بزرگوار، دکتر منوچهر ستوده که سال‌های سال است در کار تدریس تاریخ، تصحیح متون تاریخی و تحقیقات این رشته می‌کوشند. از این که دعوت مجله‌ی رشد تخصصی آموزش تاریخ را پذیرا شده و با بنده به گفت و گو نشستند، کمال تشکر را دارم. از جناب عالی تقاضا دارم، شرح مختصری از زندگی خود را برای خوانندگان مجله ارائه فرمایید.

□ به نام خدا. بنده در سال ۱۲۹۲ شمسی در کوچه‌ی صدیق‌الدوله، محله‌ی عودالاجان تهران، در شمال بازار بزرگ به دنیا آمدم. ایام کودکی در این محله طی شد، تا آن‌که در پنج‌شش سالگی، خانواده‌ام از عودالاجان به محله‌ی حسن‌آباد تغییر مکان داد. در همین محله، بنده آماده‌ی رفتن به مدرسه شدم. از زمان ناصرالدین‌شاه آمریکایی‌ها مدارس و بیمارستانی ایجاد کرده بودند. البته ظاهرش ایجاد مدرسه و علم و دانش بود و باطنش مقاصد استعماری خودشان. از زمره‌ی این مدارس، یک مدرسه‌ی ابتدایی بود، در خیابان قوام‌السلطنه‌ی سابق (سی‌تیر) که پدر بنده ریاست آن را به عهده داشت و جزو استخدامی آمریکایی‌ها بود و حتی کادر ابتدایی را ایشان اداره می‌کردند. مکان این مدرسه هم در همین کوچه‌ی میرشکار فعلی در خیابان سی‌تیر بود.

مصوب آن روزگار بیرون رفتند، پدرم به استخدام وزارت معارف درآمد و سمت بازرس مدارس امروزی را داشت. سپس نظارت مالی و نظارت بر برنامه‌های ساختمانی موزه‌ی ایران باستان و کتاب‌خانه‌ی ملی هم در میدان مشق آن زمان، به عهده‌ی وی گذاشته شد. از این رو علاقه‌مند به تحصیل فرزندان خود بود و خلاصه‌ی مرد آزاداندیشی به شمار می‌آمد. خلاصه‌ی مطلب آن که ایشان هم در جواب من گفت: «پس تا زمانی که درس می‌خوانی، من به تو کمک مالی خواهم کرد» و از این جهت با من موافق بود.

بالاخره ما هم رفیقیم دانش سرای عالی یا دارالمعلمین عالی آن زمان که در همین عمارت باغ نگارستان بود و هنوز هم خیابانی به نام دانش سرا دارد. در رشته‌ی ادبیات و زبان فارسی ثبت نام کردم و ادامه‌ی تحصیل دادم.

اتفاقاً در آن دوران، بهترین استادان و معلمان طراز اول در این مکان علمی تدریس می‌کردند. مرحوم فروزانفر که خدا رحمتشان کند، استاد ادبیات ما شد. استاد فاضل تونی عربی و ادبیات عرب را تدریس می‌کرد. این‌ها همه معلمان برگزیده‌ای بودند که هنوز رشته‌ی درک و فهمشان با قدما ارتباط داشت. سایر معلمان هم همین‌طور بودند و هنوز درس‌های قدیم را تدریس می‌کردند. مثلاً خود بدیع‌الزمان فروزانفر، پیش‌ادیب نیشابوری درس خوانده بود. اگر همین‌طور این رشته را می‌گرفتی، می‌رفت تا صدر اسلام؛ یعنی معلمانشان معین و مشخص بودند.

دوره‌ی لیسانس را هم در همین دارالمعلمین عالی گذراندم. چون درس و کلاس بالاتری نبود، مجبور شدم به بازار کار بیایم. هرکس در این دارالمعلمین درس می‌خواند، بعد از فراغت از تحصیل باید به استخدام وزارت معارف آن روز که از ۱۳۱۹ به وزارت فرهنگ تبدیل شد، درمی‌آمد. بالاخره بعد از مراجعه به این وزارت‌خانه، ما را برای تدریس زبان فارسی به لاهیجان فرستادند. البته خیلی مشکلات سر راه بود. رئیس کارگزینی می‌گفت: آن‌جا نیازی به معلم ندارد و افرادی مثل شما باید ریاست فرهنگ یک شهر را عهده‌دار شوند و یکی دوجا هم پیشنهاد شد: یکی ریاست فرهنگ شاهرود و دیگری نجف‌آباد اصفهان. اما در جواب گفتم: «می‌خواهم درس بدهم و حوصله‌ی ریاست ندارم. پس به عنوان معلم زبان فارسی عازم لاهیجان شدم ولی زبان انگلیسی تدریس کردم و شدم آچار فرانسه. علاوه بر زبان، هر درسی که می‌ماند، بنده تدریس می‌کردم. به یاد دارم که کلاس‌های فرانسه بی‌معلم بود و با این‌که فرانسه زبان دوم بنده بود، زبان فرانسه تدریس کردم. یعنی تقریباً هرچه که از دستمان برمی‌آمد، انجام می‌دادیم.

یک سال در لاهیجان بودم و بعد منتقل شدم به بندرانزلی؛ البته به درخواست رئیس فرهنگ گیلان و رشت. در انزلی برای کلاس‌های بالاتر، یعنی کلاس‌های یازدهم و دوازدهم، زبان فارسی تدریس می‌کردم. پدرم از تهران برایم روزنامه‌ی «ایران» را می‌فرستاد تا در جریان مسائل سیاسی هم باشم. در همین روزنامه خبری مبنی بر باز شدن کلاس‌های

دکترای زبان و ادبیات فارسی در دانش سرای عالی، یعنی همین جایی که به دانشگاه تربیت معلم معروف است، چاپ شده بود. این وقایع مربوط به سال ۱۳۲۲ می‌شود. با خواندن این خبر راهی تهران شدم و تدریس را رها کردم. به دانش سرای عالی رفتم و چون نمراتم بالا بود، بدون امتحان پذیرفته شدم. طی این سال‌ها، در دبیرستان شرف، دارالمعلمین عالی، و در خود دانش سرای عالی به تدریس پرداختم، تا سال ۱۳۳۰ شمسی...

\* می‌بخشید آقای دکتر که کلام شما را قطع می‌کنم. پایان‌نامه‌ی دکترایتان در چه زمینه‌ای بود؟

□ «قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز». این کتاب را دانشگاه تهران چاپ کرد و بعد انتشارات طهوری.

از سال ۱۳۳۰ به تدریس در دانشگاه تهران مشغول شدم. ابتدا در دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی، جغرافیای تاریخی اسلامی را هفت هشت سالی درس دادم تا آن‌که با اصرار دکتر سید حسین نصر به دانشگاه ادبیات آمدم و این‌جا بودم تا دوسه ماه مانده به پیروزی انقلاب که بنده بازنشسته شدم، تا امروز که در خدمت شما و خوانندگان محترمتان هستم.

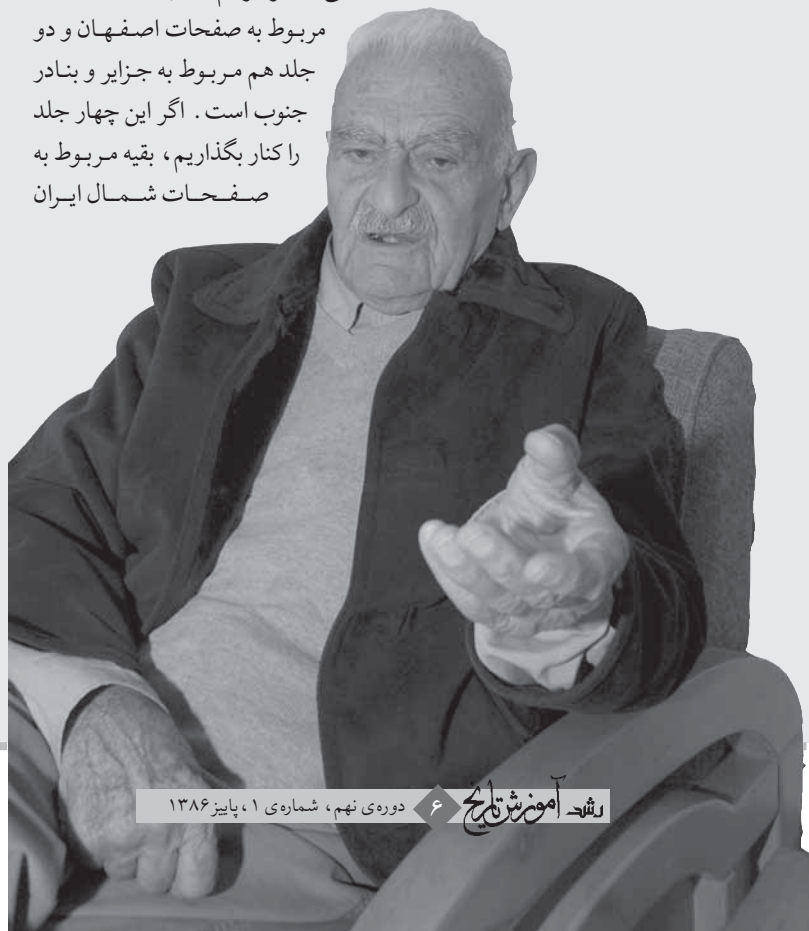
\* خیلی متشکرم که به اختصار وقایع زندگی تحصیلی و شغلی خود را برای ما بازگو کردید. آقای دکتر، مجله‌ی ما تخصصی است و به دبیران تاریخ اختصاص دارد. آیا امکان دارد تجربیات خود را در نحوه و روش تدریس این درس برای ما بیان کنید؟

□ البته بنده در دبیرستان تدریس چندانی نداشتم و بیشترین ایام تدریسم مربوط به سال‌های خدمتم در دانشکده‌های الهیات و ادبیات دانشگاه تهران می‌شود. البته این روشی که در مدارس و دانشگاه‌های ما رواج دارد، به نظر من روش صحیحی نیست. این‌که آموزش تاریخ را از بابل و آشور آغاز می‌کنیم، به نظر من جالب نیست. تصور می‌کنم که جغرافی و تاریخ را باید از خانه‌ی خودمان شروع کنیم و به مرور محیط را بزرگ کنیم تا برسیم به ایران فرهنگی، نه ایران سیاسی. ایران سیاسی، یعنی جایی که دورش را مرز می‌کشیده‌اند و به عنوان هدف استعمار جهانی، ما را محکوم کرده‌اند که در این محدوده زندگی کنیم. ما در فرهنگ باید پایمان را بیرون بگذاریم؛ جایی که اصلاً حدودمرزی ندارد. من نمی‌توانم بپذیرم که الان سمرقند و بخارا از ما دور هستند. برای این‌که من جزو آنانم و آن‌ها هم جزو ما هستند. یا نمی‌توان گفت کاشغر از خاک ایران جداست؛ نخیر، این‌طور نیست. برای این‌که هنوز فرهنگ من در این رشته کوه‌های بام دنیا دارد تدریس می‌شود. زبانشان زبان من است. پس چه‌طور می‌توانم، این فرهنگ را از خود جدا کنم. باید این دایره را بزرگ کنیم و بزرگ‌تر از حدود ایران برویم، تا از نظر فرهنگی برسیم به نهایت حدودی که قدیم داشتیم. یعنی از یک طرف باید برسیم به رودخانه‌ی سند، از یک طرف به فلات تبت، و از طرف دیگر به سین کیانگ. این‌ها همه تمدن و زندگی و زبان ما را دارند. تمامشان مسلمان هستند و مسلک و مرام و گذشته‌شان با ما

مرتبط است. البته این محدوده که عرض کردم، یک محدوده‌ی فرهنگی است و خدای نکرده، به مساحت و خاک دیگران توجه ندارد.

\* آقای دکتر شما در زمینه‌ی تصحیح متون، به خصوص در زمینه‌ی تاریخی فعال بوده‌اید و طی دورانی که در دانشگاه تهران تدریس می‌کردید، به تصحیح متونی نظیر «تاریخ گیلان و دیلمستان» و «جغرافیای اصفهان» مهدی ارباب پرداخته‌اید. آیا می‌توانید این کتاب‌ها را - حداقل تعدادی از آن‌ها را - ذکر کنید یا آن‌ها را فهرست وار نام ببرید؟ □ یادم نیست. بنده تمایلم به موطن خود و پدری‌ام بود. اصلیت ما از نور مازندران است. از این‌رو علاقه داشتم که هرچه این خطه تاریخ و جغرافی دارد، تصحیح و چاپ کنم. اتفاقاً دکتر پرویز ناتل خانلری هم که خود اصالتاً از اهالی ناتل نور بود، به ریاست «بنیاد فرهنگ ایران» برگزیده شد. ایشان هم به چاپ کتاب درباره‌ی این منطقه علاقه‌مند بود. در دانشکده‌ی ادبیات به من پیشنهاد کرد، روی تمامی نسخه‌هایی که مربوط به منطقه است، کار کنم و ایشان چاپ کند. ما هم افتادیم تو خط نسخه‌های خطی.

از کتاب‌خانه‌ی ملک که اگر یادتان باشد، آن وقت‌ها در بازار بین‌الحرمین بود، شروع کردم. بعد آمدم به کتاب‌خانه‌ی مسجد سپهسالار (شهید مطهری امروزی) و سپس کتاب‌خانه‌ی آستان قدس مشهد و خلاصه هرمتنی که مربوط به صفحات شمالی ایران بود، تقریباً همه را، جمع‌آوری و رونویسی کردم. اگر هم نسخه‌های متعددی از یک کتاب وجود داشت، آن‌ها را نیز برای مطابقت، تهیه، تصحیح و مرتب می‌کردم. باور کنید، کتاب را که خدمت ایشان می‌دادم، یک ساله از چاپ در می‌آمد. به این ترتیب، نزدیک به ۴۵ یا ۴۶ جلد کتاب تاریخی منتشر کردیم که البته دو جلد آن‌ها مربوط به صفحات اصفهان و دو جلد هم مربوط به جزایر و بنادر جنوب است. اگر این چهار جلد را کنار بگذاریم، بقیه مربوط به صفحات شمال ایران



هستند. مجموعاً بنده تا این زمان، ۵۴ یا ۵۵ نسخه کتاب، شامل تصحیح و تحقیق دارم.

\* می‌خواستم در مورد کتاب قلاع اسماعیلیه که پایان‌نامه‌ی دکتری شماست، صحبت کنید. در این کتاب، شما خودتان با کوهنوردی و کوه‌پیمایی، تک‌تک این قلعه‌ها را بررسی، تفسیر و حتی از نظر مهندسی تشریح کرده‌اید. یعنی یک تحقیق میدانی جالب ارائه داده‌اید. اما چرا این تحقیق در مورد مناطق کوهستانی دیگر ایران که اسماعیلیه هم در آن‌ها نفوذ فکری داشتند، انجام نشد؟ من شنیده‌ام که آن‌ها از قلاع آذربایجان، کردستان، سروستان، قهستان و حتی عراق عرب، نظیر تکریت، بهره می‌گرفتند، چرا به این محدوده‌ها نیز توجه نشده است؟ □ علتش آن است که من به این رشته کوه از ایام قدیم، یعنی از دوران جوانی، علاقه داشتم و آمدم و رفت می‌کردم. با کوهستان‌های منطقه آشنایی داشتم و تقریباً از ۱۳۱۲ شمسی آن‌ها را زیر پا می‌گذاشتم. یادم می‌آید که از تهران، پیاده راه افتادم و مسیری را که خانم فریادستارک رفته بود تا به قلعه‌ی الموت رسیده و ناخوش شده و مصائبی که بر سرش آمده بود، طی کردم. کتاب این خانم به زبان انگلیسی در قطع جیبی چاپ شده بود و زمانی که بنده رئیس کتاب‌خانه‌ی دبیرستان البرز یا کالج آمریکایی بودم، به دستم رسید. نام این کتاب به فارسی «دره‌ی حشاشیون» می‌شود، ولی نمی‌دانم ترجمه شده است یا نه. نظرم را خیلی جلب کرد. دیدم زنی از لندن راه می‌افتد که ببیند، حسن صباح در این جا چه کرده است، در حالی که بنده در تهرانم و از حسن صباح و قلعه‌ی الموت اطلاعی ندارم.

موضوع را با رفقایم، نظیر آقای محمدعلی شیخ‌الاسلامی و آقای موسوی و یکی دوتا از دوستان دیگر که الان نامشان خاطریم نیست، مطرح کردم و آن‌ها هم با من هم عقیده شدند و راه افتادیم. جالب این که که یک رئیس دفتر یونانی داشتیم به اسم نیکولاجاکونس که او هم با ما آمد. خلاصه یک گروه هفت هشت نفری شدیم و سال ۱۳۱۲ خورشیدی هم بود که پیاده از تهران راه افتادیم و شب در سولقان ماندیم. صبح از سولقان، گردنه‌های طالون را پشت سر گذاشتیم و به دو آب شهرستانک رسیدیم. از دو آب شهرستانک آمدیم به ده خوشکک. از خوشکک به آزادور و گردنه‌ی عسلک رفتیم و سرازیر شدیم به دره‌ی طالقان. همه‌ی این راه مطابق با نقشه‌های آن خانم بود. توی دره‌ی طالقان از یراق شروع کردیم تا ادامه‌اش رسیدیم به گنده‌ده، لنبران و جوستان و شهرک. تمام این راه را پیاده طی کردیم.

در شهرک دیدم کوله‌بارمان زیاد است و برو بچه‌های همراه هم خسته می‌شوند. سه تا قاطر که مال شکرالله نامی بود، گرفتیم و اثاثیه را بار قاطرها کردیم و سرازیر شدیم و به منزل مشهدی حکمت، در آوه رفتیم. از آن‌جا آهسته آهسته به شرخان، گازرخان و آخرش قلعه‌ی الموت آمدیم که هدف بنده بود. برایم روشن بود که این‌گونه مطالعات را نمی‌شود توی خانه و اتاق انجام داد. یعنی مثل همان خانم باید از لندن راه بیفتی و در خود محل مطالعه کنی.

### \* آیا ابزارهای مورد نیاز را هم در اختیار داشتید؟

□ کم و بیش بنده رفته بالا ای قلعه و اندازه گیری کردم و دوربین عکس برداری هم داشتم. باید بگویم که من خیلی جلوتر با عکاسی و دوربین آشنایی داشتم. یعنی خودم به این کار مسلط بودم. عکس ها را هم خودم گرفتم و اندازه گیری های قلعه ها را هم خودم کردم. تقریباً یک هفته ماندیم و بعد پیاده به قزوین آمدم و از قزوین سواره به تهران. بقیه ی نقاط البرز را هم به همین ترتیب طی کرده ام. برای نوشتن کتاب «از آستارا تا آستارآباد» که ده جلد کتاب درباره ی صفحات شمالی ایران است، بنده مجبور شدم از خودرود آستارا در مرز آن روز شوری تا شهر گرگان، تمام حاشیه ی دریای خزر را پیاده طی کنم و تک تک بناها و شهرها و روستاها را ببینم. نام هر امامزاده، مسجد، پل و حتی خرابه ای را که هست، روی کاغذ بیاورم و عکس برداری کنم که بعد از مرتب کردن، پنج جلد کتاب شد با نام: از آستارا تا آستارآباد. بعد هم وقتی اسناد و مدارک خاندان مازندرانی ها پیدا شد، آن ها را هم چاپ کردم که روی هم رفته کتاب از آستارا تا آستارآباد به ده جلد رسید. بنده همیشه با زمین سروکار داشته ام؛ یعنی مطالعات و تحقیق میدانی. اهل مطالعه ی بنشین گوشه ی خانه نیستم.

\* شما کتابی هم دارید به نام: «قلعه ی استوناوند، دژی که ۳۸۰۰ سال عمر دارد». آیا خودتان باستان شناسی این دژ را انجام داده اید؟ در تأیید این عنوان، تا چه اندازه مدارک علمی در دست دارید؟

□ (استاد با خنده): بله، داستانش را برایتان می گویم. عرض کنم خدمتان، با آقای کبیری که باستان شناس بود و یکی دیگر از رفقای ما در «سازمان میراث فرهنگی کشور»، سه نفری برای بازدید این قلعه راه افتادیم. البته بنده مطالعاتم را انجام داده و منابع تحقیق را جمع آوری کرده بودم. گشتیم تا این قلعه را یافتیم. کسی نمی دانست که «استوناوند» یعنی چه؛ به نام «استاد» معروف بود. به دوستان گفتم: «قدمت این قلعه برمی گردد به قبل از سلاطین اشکانی. در دوران اشکانی هم تعمیرات مفصلی شده است. اگر شما دوتا خشت اشکانی پیدا کنید، این فرضیه جنبه ی قانون به خود می گیرد و ثابت می شود. این بنده خداها هم دو سه روزی توی این خرابه گشتند تا بالاخره روی دیوار فوقانی آن، تکه دیواری اشکانی بیرون آمد. گشتیم و از روی کتاب های موجود، حدود اصلی آن را تعیین کردیم و بالاخره کتابی شد که در دست رس اهل تحقیق قرار دارد.

\* استاد، آیا شما در مورد گویش سمنانی هم تحقیق کرده اید؟ می گویند یکی از شاخه های زبان پهلوی است. مثلاً: «چکرو؟» را به معنای «چه کار می کنید؟» با «چکرزن» عهد ساسانی مقایسه می کنند. آیا شما به همین نتیجه رسیدید؟

□ نه! علم زبان شناسی که فرنگی است، به درد کار ما نمی خورد. این زبان شناسی را باید خودمان به دست بیاوریم. اصول آن را بگیریم و بعد بیاوریم روی خاک ایران پیاده کنیم. بنده این کار را کرده ام. اصولی را که آن ها می گفتند، خواندم و دو سه جلد کتاب هم به زبان انگلیسی مطالعه کردم. با توجه به این مطالعات به منطقه رفته. البته

از قبل تا اندازه ای به این منطقه رفت و آمد داشتم. یعنی رفقای که سمنانی بودند، مثل آقارضا پیوندی، آن جا تکیه گاه من بودند.

در سال های ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹، بنده سه دوره ی سه ماهه یعنی نه ماه، آن هم در ماه های تابستان و گرمای خشک سمنان و در حال تنظیم نهایی پایان نامه ی دکترا، عازم این منطقه شدم و توی خانه ی افراد سرشناس و علاقه مند محلی، شروع به تحقیق کردم. از زمره ی این افراد، سیدعلی اصغر صفا، پدر مرحوم دکتر ذبیح الله صفا بود. در طالب آباد منزل یکی دیگر از آشنایان بودم، در لاسجرد، منزل آقای علی ساسانی و در سرخه، منزل همین آقارضا پیوندی که عرض کردم. خلاصه چون تابستان بود، به خواهش بنده، مدارس تعطیل را به کار انداختند و به خاطر بنده، دانش آموزان دبیرستان پسرانه و دخترانه را از کلاس هفتم به بالا، حاضر کردند.

از بچه ها خواستم، صد لغت سمنانی بنویسند و برای من بیاورند. این لغت ها را از شه میرزاد و سنگسر (مهدی شهر امروزی) تا طالب آباد و سرخه و بیابانک جمع آوری کردم. کاری که من در مورد لهجه ی سمنانی انجام دادم، تا به حال هیچ کس انجام نداده است. «یعنی کامپراتیو» یک لغت مادری را در سمنانی گرفتم و تمام مناطق یاد شده را با آن سنجیدم. به عبارت دیگر، زبان سمنانی را اصل گرفتم و سعی کردم ببینم، همان واژه چه تغییراتی در سنگسر، شه میرزاد، سرخه، طالب آباد و بیابانک کرده است.

### \* یعنی تفاوت هایی را هم بین آن ها مشاهده کردید؟

□ بله! یعنی خودم حس کردم که لهجه ی شه میرزادی یک خرده به زبان طبری آمیخته شده است و این خود به دلیل آمد و رفت بین شه میرزاد و مازندران است، به خاطر نان و آب، و کسب و کار که در مازندران بیشتر است. در نتیجه لغات طبری در این لهجه وارد شده است. شما فرمودید از ریشه ی زبان پهلوی است، این قبیل ادعاها هیچ کدام اصول مسلمی نیستند؛ می توانند حدسیاتی باشند. وجود پنج لغت در لهجه ای که شبیه همدیگر هستند، دلیل آن نیست که آن لهجه یا زبان، شاخه ای از زبان پهلوی باشد. اساساً من هنوز نمی دانم، این که می گویند پهلوی است، یعنی در تمام منطقه پهلوی درس داده می شده، یاد می گرفتند و زبانشان بوده است. نمی دانم! آیا فقط به دوران اشکانی مربوط می شود؟ پهلوی دوران ساسانی چگونه بوده است؟ این پهلوی دنبال همان پهلوی سابق است؟ نمی دانم. در ثانی، آیا آن چه که از زبان پهلوی باقی مانده است و ما به نام فلهویات می شناسیم، همان پهلوی است؟ نمی دانم.

بنده نزدیک به دو سه ماه است که در پی آنم، مرز و حدود فارسی دری را پیدا کنم. چند کتاب، فرهنگستان منتشر کرده است که آن ها را هم از اول تا آخر خوانده ام، ولی هنوز نفهمیده ام فارسی دری متعلق به چه قسمت از ایران گذشته است. هنوز نفهمیده ام، این که تشابه ظاهری را مبنای قضاوت قرار دهیم و هفت هشت یا ده تا لغت مشترک پیدا کنیم، دلیل نمی شود. مثلاً الان در زبان کردی تعدادی لغت

\* آقای دکتر، در حال حاضر آیا به کاری مشغولید؟ از نظر علمی و تحقیقی عرض می‌کنم.

□ بنده آن‌چه که دارم، همین لباس تنم است. یک قطعه زمین ده‌هکتاری در شمال دارم که خودم آباد کرده‌ام؛ یک باغ بسیار پرحاصل و پرمحصول که در حال حاضر ۳۶ تن کیوی از آن برداشت می‌کنم. این باغ را وقف موقوفات دکتر محمود افشار کرده‌ام. حواشی و وقفنامه‌اش را هم نوشته‌ام. آن‌چه از کتاب، کتاب‌خانه، میز، رایانه و هرچه که داشتم، تمام را وقف دایرةالمعارف بزرگ اسلامی کرده‌ام و حتی چراغ رومی‌زی را با همه‌ی آن‌چه یاد شد، برده‌ام تحویل داده‌ام.

الان کار بنده این است که این‌جا تا هستم، به سؤالات عزیزانی مثل شما پاسخ می‌دهم. در غیر این صورت، به محل دایرةالمعارف بزرگ اسلامی می‌روم و آن‌جا روی زبان تهران، از دوران فتحعلی‌شاه تا عصر حاضر کار می‌کنم. در حدود ۲۵ هزار لغت از لغات فراموش شده تا به حال به دست آورده‌ام. قبل از آن‌که شما تشریف بیاورید، داشتم «بار» می‌نوشتم. شاید ده‌معنی برای بار آمده است. لغات وارداتی، نظیر لاستیک، هندل و مندل را هم ذکر می‌کنم.

\* با تشکر از این‌که در مصاحبه با «رشد آموزش تاریخ» شرکت فرمودید. امیدوارم سایه‌تان سال‌های سال با سلامت بر سر اهل علم مستدام باشد.



عجیب و غریب وجود دارند که بیشتر به کلمات زبان عربی شبیه هستند و ارتباطی هم به کردی ندارند. علت ورود این کلمات به زبان کردی هم شاید نزدیکی آن‌ها به مناطق عربی بوده است. یعنی این‌گونه کلمات، مفردات لهجه‌ها هستند. اگر دقت شود، در خیلی از لهجه‌های ایران، مفردات شبیه به هم زیاد است. من خودم اوستا را خوانده‌ام. الان هم دو جلد فرهنگ حسابی به اوستایی دارم. در همه‌ی لهجه‌های ایرانی، من لغات اوستایی را می‌بینم. مثلاً در لهجه‌ی گیلکی، به صدای خروس «کهر کتاو» می‌گویند که عیناً در اوستا آمده است. ولی نمی‌توان گفت که شباهت این دو واژه نشان می‌دهد که آن‌ها هم ریشه هستند.

کشور ایران در زمره‌ی کشورهای بزرگ دنیاست که زبان و لهجه‌های بسیار دارد. اگر کسی بخواهد عمری تلف کند، همین قسمت قفقاز، گرجستان و ارمنستان کافی است که یک عمر صرف شود تا بتوان تکلیف این لهجه‌ها را روشن کرد. زبان ارمنی از کجا آمده؟ تاریخش را می‌دانیم، مسیحی شدنش را می‌خوانیم، ولی نمی‌دانیم این زبان از کجا آمده است. یا زبان گرجی، گرجی‌ها از کجا آمده‌اند؟ خط و زبانشان از کجا آمده است؟ اطلاع داریم که این‌ها از چه تاریخی خط و زبان دارند؟ چه طور به وجود آمده‌اند؟ می‌دانیم؟ این‌ها برای بنده مسئله است که هنوز هم به جایی نرسیده‌ام.

\* استاد، اقدامات شما در زمینه‌ی جغرافیای

تاریخی شهر چشم‌گیر بوده است. آیا در این زمینه رهنمودی دارید؟ □ جغرافیای تاریخی از یک روستا، شهر یا منطقه، مثلاً آذربایجان، خیلی خوب است و کار جالبی است که انسان یک منطقه را در نظر بگیرد. روی تاریخ و جغرافیا، آداب و رسوم و سنن، زبان و لهجه یا مراسم عروسی و عزای آن کار کند. بنده زمانی که در دانشکده‌ی ادبیات بودم، سمیناری شش ماهه در لندن برگزار شد، تحت عنوان جغرافیای شهرهای ایران و می‌خواستند که این‌ها را جمع‌آوری کنند. بنده مأمور شدم و سیصد چهارصد نسخه در مورد جغرافیای گم شده، پیدا شده یا تدوین شده یا چاپ شده در مورد ایران پیدا کردم و به سمینار بردم که خیلی هم مورد تشویق قرار گرفتم. بله جالب است که روی یک منطقه، از سیر تا پیاز، از اقتصاد و پخت‌ناب تا عقاید و افکار تاریخشان تحقیق شود. البته من فکر می‌کنم که این کار از عهده‌ی یک هیئت‌علاقه‌مند، نه هیئت حقوق‌بگیر دولتی، برمی‌آید، ولی با حمایت مالی و امتیازی دولت. با امکانات دولتی می‌توان ۱۰ تا ۱۵ سال درباره‌ی جغرافیای تاریخی مملکت کار کرد.

#### فهرست آثار

۱. مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین، (۴۸۱۵-۴۸۹۳ق). تاریخ گیلان و دیلمستان. انتشارات اطلاعات. [گیلان].
۲. مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین، (۴۸۱۵-۴۸۹۳ق). تاریخ گیلان و دیلمستان. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.
۳. گیلانی، عبدالفتاح، (زنده به سال ۱۰۲۲ق) تاریخ گیلان: وقایع سال‌های ۹۲۳-۱۰۳۸ هجری قمری. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.
۴. شیخعلی گیلانی (۹۶۹- بعد از ۱۰۴۴ق). تاریخ مازندران. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.
۵. تحویلدار اصفهانی، حسین بن ابراهیم (زنده به سال ۱۲۹۴ق) جغرافیای اصفهان، جغرافیای طبیعی و انسانی و آمار اصناف شهر. دانشگاه تهران، دانشکده‌ی ادبیات، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی. تهران.
۶. ستوده، منوچهر (۱۲۹۲ق). جغرافیای تاریخی شمیران. مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) وابسته به

- وزارت فرهنگ و آموزش عالی. تهران.
۷. حدود العالم من المشرق الى المغرب (تألیف به سال ۳۷۲ هـ. ق) طهوری. تهران.
۸. ناصرالدین قاجار، (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ق) روزنامه‌ی سفر گیلان. مؤسسه‌ی فرهنگی جهانگیری. [بی جا].
۹. ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، ۳۶۲-۴۴۰ ق. صیدنه. [سازمان خدمات اجتماعی]. تهران.
۱۰. ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، ۳۶۲-۴۴۰ ق. صیدنه. شورای عالی فرهنگ و هنر، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی. [تهران].
۱۱. ظفرنامه‌ی خسروی، شرح حکمروایی سیدامیر نصرالله بهادر سلطان بن حیدر (۱۲۴۲-۱۲۷۷ هـ. ق) «در بخارا و سمرقند». دفتر نشر میراث مکتوب. تهران.
۱۲. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲- فارسی برای انگلیسی‌زبانان. مرکز فروش: کتابفروشی دهخدا. تهران.
۱۳. فرهنگ بهدینان. دانشگاه تهران. تهران.
۱۴. فرهنگ بهدینان. انتشارات؛ ش ۳. [تهران].
۱۵. فرهنگ بهدینان. دانشگاه تهران. تهران.
۱۶. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲-، گردآورنده. فرهنگ سمنانی، امثال و اصطلاحات و اشعار. وزارت فرهنگ و هنر، مرکز مردم‌شناسی ایران. تهران.
۱۷. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲. فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری، شهمیرزادی. دانشگاه تهران. تهران.
۱۸. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲. فرهنگ کرمانی. فرهنگ ایران‌زمین. تهران.
۱۹. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲، گردآورنده. فرهنگ گیلکی. نشریه‌ی انجمن ایران‌شناسی. تهران.
۲۰. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲، گردآورنده. فرهنگ نائینی. وزارت فرهنگ و آموزش. تهران.
۲۱. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲. قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز. کتابخانه طهوری. تهران.
۲۲. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲. قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز. دانشگاه تهران. تهران.
۲۳. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲، گردآورنده. کتابه‌های حرم مطهر حضرت معصومه علیها سلام و حظیرهای اطراف آن. کتابخانه‌ی حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی. قم.
۲۴. کنزالاسرار مازندرانی که از روی نسخه‌ای که بسعی و اهتمام برنهارد دارن در ۱۲۷۷ هجری قمری در پترزبورگ چاپ شده است [به امداد و اعانت میرزا محمد شفیع مازندرانی]. کتابفروشی خاقانی؛ [محمد کاظم گل‌بابا پور]. تهران؛ بابل.
۲۵. رشوند، محمدعلی بن محمد زمان، ۱۲۲۲- ق. مجمل رشوند، (شرح وقایع و گزارش‌های تاریخی منطقه رودبار الموت،
- نواحی اطراف آن و قزوین در سال‌های ۱۲۷۱-۱۲۷۶ هـ. ق). آینه‌میراث؛ دفتر نشر میراث مکتوب. تهران.
۲۶. فضل‌الله بن روزبهان، ۴۸۶۰-۹۲۵ ق. مهمان نامه بخارا (تاریخ پادشاهی محمد شیبانی). بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.
۲۷. ارباب، محمد مهدی بن محمدرضا، ۱۳۱۴ ق. نصف‌الجهان فی تعریف الاصفهان. امیرکبیر. تهران.
۲۸. ارباب، محمد مهدی بن محمدرضا، ۱۳۱۴ ق. نصف جهان فی تعریف الاصفهان. تأیید، تهران: امیرکبیر. اصفهان.
۲۹. هفت کشور: یا، صورالاقالیم. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.
۳۰. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ۶۴۸-۷۱۸ ق. آثار و احیاء (متن فارسی درباره فن کشاورزی). موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل با همکاری دانشگاه تهران. تهران.
۳۱. ملک‌شاه حسین سیستانی، حسین بن ملک غیاث‌الدین، ۹۷۸- ق. احیاء الملوک. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.
۳۲. ملک‌شاه حسین سیستانی، حسین بن ملک غیاث‌الدین، ۹۷۸- ق. احیاء الملوک. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.
۳۳. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲. از آستارا تا استارباد. آگاه؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت فرهنگی؛ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. تهران.
۳۴. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲. از آستارا تا استارباد. انجمن آثار ملی. تهران.
۳۵. ستوده، منوچهر، ۱۲۹۲- گردآورنده. استوناوند، دژی که سه‌هزار و هشتصدسال از عمر آن می‌گذرد. مؤسسه فرهنگی جهانگیری. [تهران].
۳۶. بدخشی، میرزا سنگ محمد، سده ۱۳ ق. تاریخ بدخشان. مؤسسه فرهنگی جهانگیری. [بی م].
۳۷. نادری کازرونی، محمدابراهیم بن اسماعیل، زنده به سال ۱۲۶۴ ق. تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس. مؤسسه فرهنگی جهانگیری. تهران.
۳۸. مرعشی، میرتیمور، زنده به سال ۱۰۷۵ ق. تاریخ خاندان مرعشی مازندران. اطلاعات. تهران.
۳۹. مرعشی، میرتیمور، زنده به سال ۱۰۷۵ ق. تاریخ خاندان مرعشی مازندران. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.
۴۰. لاهجی، علی بن شمس‌الدین، سده ۱۰ ق. تاریخ خانی، شامل حوادث چهل‌ساله گیلان. از ۸۸۰ تا ۹۲۰ قمری. بنیاد فرهنگ ایران. تهران.
۴۱. راقم سمرقندی، میرسید شریف، سده ۱۲ ق. تاریخ راقم. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. تهران.
۴۲. اولیاءالله، محمد بن حسن، سده ۸ ق. تاریخ رویان. بنیاد فرهنگ ایران. [تهران].